

بسم الله الرحمن الرحيم

### یادآوری

گفتیم حب ذات باعث تمام حرکت ها میشود. حب ذات باعث میشود که انسان برای خودش از جهت فطری حق تصرف در عالم را به حد بقاء ذاتش قائل باشد. همین امر باعث میشد که اگر کسی در مقابل حق تصرف فطری اش مانعی ایجاد بکند، دفاع از ذات و حق تصرفش را فطری ببیند. این ها بحث فطری است. (اینها صرفا مباحث درون دینی نیست، بلکه به عنوان یک بحث فطری است.) اغلب جنگ ها، بلکه تمام جنگ ها در جهان بر اساس این نگاه، دفاع تلقی میشود. متنها تفاوتش این است که شیطان گاهی ذات انسان و حق تصرف ذات انسان و دفاع از این حق تصرف را امری موهوم نشان میدهد، چون من موهوم را نشان میدهد. و تمام تصرفات و حق تصرفات بر اساس من موهوم شکل میگیرد. چون اینگونه هست، با عنوان دفاع برای او شکل میگیرد، اما دفاع موهوم است. چون ذاتی را که معرفی کرده بود ذات موهوم بود. من اش من موهوم بود. مثل همان تصرفی که برای آدم سلام الله علیه ایجاد کرد که سبب هبوط شد. « هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لایبلی » نشان داد من

تو تن است و چون این تن خلود ندارد، باید از این درخت بخوری تا خلود و ملک لایبلی پیدا کنی. همین تصرف در بنی آدم ادامه دارد. منتهی در جریان آدم، ساختار سازی بود و توجه به تن به عنوان یک ضرورت تلقی میشد. ولی شیطان سوء استفاده کرد از توجه به تن به اینکه تن باقی نیست و تو تن هستی. برای همه انسان ها از راه حب ذات و اینکه انسان را چه چیزی نشان دهد، مراتب هبوط را محقق میکند. گفتیم هبوط به تن، هبوط مالکیت، هبوط مَلکیت (مُلوکیت) و آن لایه های هفت گانه هبوط را شکل میدهد. پس بر اساس حب ذات دفاع از ذات شکل میگیرد. هر چقدر این حب ذات درست شناخته بشود، دفاع از ذات درست تر است. دین آمده است ذات ما را به ما معرفی بکند و با معرفی ذات حق تصرف ذات در طبیعت برای بقائش و دفاع از این حق تصرف فطری میشود. انبیاء آمدند این ذات را نشان بدهند که حقیقت ذات انسان چیست. جریان بعثت و غدیر برای نشان دادن ذات بود. جریان عاشورا هم برای نشان دادن مصداقی همین ذات است.

حب ذات را خدای سبحان در همه هستی خلق کرده است، به خصوص در انسان ها این حب ذات تجلی ویژه دارد، که دو شعبه میشود، یک شعبه بقای ذات که میشود فطرت شوق به کمال و شوق به هر فضیلتی که برای این ذات باشد، وقتی بقاء ذات خود را میخواهد، کمالاتش را هم میخواهد. «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» که این هدی همان کمالاتی است که

برایش عارض میشود. منتها کمالات در موجودات تکوینی است، کمالات در انسان علاوه بر تکوین، تشریعی هم هست که همان حرکت های اختیاری است بر اساس نوع انتخابش

محیی الدین میفرماید هیچ عالمی به گستردگی عالم دنیا در انتخاب برای انسان نیست. انتخاب بین مسیر بی نهایت شقاوت تا بی نهایت سعادت. هیچ عالمی مشابه این عالم نیست. درست است که عالم قیامت عظمتش و بسطش غیر قابل قیاس با عالم دنیاست، اما در عالم قیامت انسان یک طرفه است. یعنی بی نهایت در فعلیت سعادت است، یا بی نهایت در فعلیت شقاوت. اما قدرت انتخاب در دو طرف سعادت و شقاوت، فقط در دنیاست. نه قبل دنیا امکان پذیر بوده است، نه بعد دنیا این انتخاب امکان پذیر است. فقط در حیطه دنیا این قدرت هست که انسان با قدرت و انتخابی که قدرت انتخابی که خدای سبحان به او داده است، میتواند از مثبت تا منفی بی نهایت سعادت یا شقاوت را انتخاب بکند.

### **رسالت انبیا و معرفی ذات اصیل انسان**

انبیاء و اولیاء در طول تاریخ، تمام زحماتشان برای این بوده است که این ذات را به انسان بشناسانند که این ذات چیست. تمام زحمت های انبیا برای شناختن این ذات به انسان بوده است، چون تمام حب و بغض هایش از این نشأت میگرفت. تمام عواطف و احساساتش، جنگ ها و صلح ها

همه بر اساس شناخت این ذات بود. اگر حق این ذات تامین بود، صلح بود، اگر حق این ذات تامین نبود، جنگ بود. یعنی تمام جنگ ها، چه وهمی و چه واقعی، تمامش بر اساس همین شناخت من و ذات من شکل گرفته است. لذا بزرگترین کاری که انبیاء و اولیاء در طول تاریخ انجام می دادند، معرفی ذات اصیل انسان است. قرآن کریم سرشار از این است که انسان را از دنیا بکند، نشان بدهد تو فقط دنیا نیستی. نمیخواهد بگوید تو اصلا دنیا نیستی. میخواهد بگوید تو فقط دنیا نیستی. تفاوت بین اینکه تو اصلا دنیا نیستی با اینکه تو فقط دنیا نیستی خیلی زیاد است. آنی که بگوید تو فقط دنیا نیستی، یعنی انسان جامعیت دارد، دنیا را هم دارد. آنی که بگوید تو اصلا دنیا نیستی، یعنی انسان جامعیت ندارد. انسان فقط آخرتی است و دنیا اساسش دروغ است. قرآن با «فقط دیدن دنیا» مخالف است نه دیدن دنیا. «و ما متاع الحیاء الدنیا فی الآخرة الا قلیل» دنیا هست، اما نسبتش نسبت قلیل به آن حقیقت کثیر است. لذا انبیاء نیامدند دنیا را تخطئه بکنند و فقط آخرت را تثبیت بکنند. بلکه میگویند انسان باید همه عوالم وجود را سیر کند. (الذی احسن کل شیء خلقه) هر چیزی را که خدا خلق کرده است حسن است. خلقت ملازم با حسن است که قبلا داشتیم. لذا انسان هم که کون جامع است، باید تمام مراتب هستی را داشته باشد. در آخرت هم، در بهشت هم انسان تمام مراتب هستی را دارد.

پس نقش انبیاء در تبیین ذات انسان یک نقش حساس و اساسی که معرفی چیستی و کیستی این ذات است، تا تمام عواطف و احساساتش، دشمنی ها و بغض هایش همه بر این اساس شکل بگیرد. حب ذات و فطرت شوق به کمال است، از طرفی دفاع از ذات نیز میشود فطرت فرار از نقص که انسان اگر ذاتش را شناخت، دفاع میکند از هر چیزی که میخواهد به این آسیب بزند. یعنی بغض نسبت به آن چیزی که مانع سر راهش است. پس جنگ ها در نظام الهی بر اساس مقابله با آن چیزی است که در مقابل این من قرار میگیرد.

منی که اسلام معرفی کرده و میگوید «من» حقیقی تو این است، همان منِ عالی است. منِ عالی آن انسانی بود که از دنیا تا آخرت کشیده شده بود. و *إن من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم*. در مرتبه نزول این بود. در مرتبه صعود هم مطابق نزول و آمدن بود. هر قطعه ای از جریان حق برای نشان دادن این مسیر است. *من سافل آن انسان رها شده در دنیا بود*.

نقطه مرکزی همه انبیاء چه در معجزات، چه در مبارزات، چه در سخنان شناساندن من حقیقی انسان است. همان حقیقی که از ابتدا تا الان ترسیم کردیم که آن حقیقی است که نفخت فیه من روحی است. آن حقیقی است که خلیفه الله است. آن حقیقی است که فی احسن تقویم خلق شده

است. آن حقیقتی است که سجده ملائکه بر او واقع شده است. اگر این حقیقت آشکار بشود، عظیم ترین تعریفی که از انسان میشود، شکل میگیرد. حتی تعریف امانیسم در مورد انسان و محوریت انسان نیز ناظر به نظام ظاهری و بدنی انسان است نه بیش از این. در حالیکه نظام ظاهری انسان گاهی از نظام ظاهری موجودات دیگر ضعیفتر است. بینایی انسان در بین همه موجودات بالاترین بینایی نیست. بله، اگر نظام روحی با نظام جسمی با این توانایی ضمیمه شد، البته این بالاترین مرتبه میشود که همان حکم عدلی بود که موجودات را به عدالت به فعلیت برساند.

بنابراین نقطه ثقل حرکت انبیاء، شناختن آن انا است. با این نگاه که ذات عین ربط به خداست، در عین همه عظمتی که خلیفه الله دارد، علم به اسماء دارد، نفخت فیه من روحی دارد، عین ربط است. همه شرافتش به عین ربط بودنش است. منتها عین ربط بودنی است که محض فقر است. همه موجودات فقرشان هم فی الجمله است، نه اینکه فقرشان ذاتی نیست. یعنی نیازشان به خدا به لحاظ اسمائی از اسماء الهی است. ولی انسان نیازش به خدا به لحاظ همه اسماء الهی است. و چون نیازش به خدا به لحاظ همه اسماء الهی است، همه هستی میشود ظهور انسان. انبیاء آمدند این را به انسان بشناسانند که خودت را ارزان نفروش. اگر در روایت امیر مومنان علیه السلام دارد که الجنة ثمن ابدانکم، بهشت ثمن بدن های شماست، بدن نازله روح است. اما میگوید بهشت تازه ثمن بدن های شماست. خودتان را

ارزان نفروشد. یعنی ثمن حقیقت انسان که بدن نازله اش است، فوق بهشت است. بهشت هم یک مرتبه از هستی است که در مقابل انسان ساجد است. یعنی در خدمت انسان است. لذا در بهشت «لهم ما یشاءون فیها» ست. اکنون فاصله این انسان با انسان اومانیسیم معلوم میشود. انسانی که حداکثرش سروری بر یک سری موجودات مادی است، آن هم نه سروری به تسخیر، بلکه سروری به قدرت زور. اما این سروری بر همه هستی و همه ما سوی الله است. بهشت که زیباترین و بهترین آن است، ثمن این بدن است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> کسی میگفت من بهشت نمیخواهم بروم. گفتم چرا؟ گفت این تعریفاتی که شده است که جنات تجری من تحتها الانهار، حور عین مقصورات فی الخیام، فاکهه مما یتخیرون، لحم طیر مما یشتهون، این ها را نمیخواهم. این ها را اینجا داشته ام، از همه اش گذشته ام. گفتم بهشت اگر چطوری بود دوست داشتی؟ یک شوکی بهش وارد شد. تا حالا به این فکر نکرده بود. یک خرده فکر کرد، گفت من بعدا جواب بدهم اشکال ندارد؟ گفتم نه. شاید فردایش بود که آمد و تصویری از بهشت گفت. گفتم خدا میگوید لهم ما یشاءون فیها. بهشت هرطور که اهل آن میخواهند است. تو فاکهه مما یتخیرون نمیخواهی، خب نخواه. تو چه میخواهی؟ آنجا همان برای تو هست. این فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و ... برای کسانی است که بخواهند. این نکته اول.

اما مرتبه دوم، تو فکر میکنی فاکهه مما یتخیرون، لحم طیر مما یشتهون، کواعب اترابا، حور عین، جنات تجری من تحتها الانهار، همین امور دنیایی است منتها زیباترینش و بهتر از این؟ نه. در روایات دارد که تمام درختان و اشجار و اثمار و حقایق در بهشت توحید را نشان میدهند. اینجا کثرتند. با اینکه اینجا هم خلقتند. اما توجه به آنها غفلت زاست. باید جمع بکند انسان در توجه به این ها. اما آنجا هرچه توجه به حقایق آنجا بکند انسان را به توحید میبرد. هر چه به ان نعمتها نزدیکتر میشود محبت به خدا و معرفتش بیشتر میشود. غفلت در آنجا معنا ندارد. هر توجهی به هر نعمتی توجه به توحید است. جواب دوم مکمل جواب اول است. جواب اول سر جایش محفوظ است که تو هرچی میخواهی بخواه. اما جواب دوم این است که تازه تو نفهمیدی این ها چیست. تعبیر مرحوم علامه طباطبایی این است که ما خیال میکنیم دنیا اصل است، بهشت یک مثلی است برای اینجا. یعنی اصل در شناختمان را دنیا قرار میدهیم، بهشت را یک مثالی برای اینجا میگیریم. ایشان میفرمایند بهشت و حقایق اخروی یک حقایقی هستند که چون قابل شناخت نیستند، نشئکم فی ما لاتعلمون، خدا میخواهد شما را انشاء بکند فی ما لاتعلمون. یا ما لایخطر علی قلب بشر. اصلا خطور نکرده است. منتها برای اینکه این بیان را بکند

با این نگاه، نقش حرکت انبیاء و اوصیاء در طول تاریخ در شناختن من ، نقش عظیمی است. پس ما باید از جریان حرکت انبیاء در طول تاریخ و اوصیاء ، شناساندن من را به عنوان نقطه محوری این جریان بدانیم.

لذا تمام کرامات، معجزات، معارضات، مبارزات، همه نشست و برخاست، تمام کارهای انبیاء در شناساندن من بوده است. با این نگاه اگر کسی دوباره به جریان تاریخ انبیاء و سیره انبیاء و جریاناتی که از انبیاء در قرآن برگردد برداشت زیباتر و عمیقتری میکند. آن وقت میفهمیم که چرا معجزات انبیاء همه اش تخطئه نظام ظاهری بوده است. چون انسان ها بر نظام ظاهری توقف داشتند. نمیخواست نظام ظاهری را تخطئه بکند که بگوید غلط است . میخواست بگوید توقف بر نظام ظاهر غلط است. معجزه ابراهیم خلیل سلام الله علیه سرد شدن آتش است، یک چیزی نشان میدهد که تخطئه نظام ظاهر است. مگر میشود آتش نسوزاند؟ اما خدای سبحان حجتش را اینگونه قرار میدهد. معجزه عیسی روح الله زنده شدن مرده است که نشان بدهد حقیقت انسان چه قدرتی دارد. مظهریت اسم محیی را دارد. یعنی عیسی علیه السلام مظهریت اسم محیی را به نحوی نشان داد، ابراهیم خلیل در احیاء پرندگان به نحوی نشان داد. یعنی قدرت احیاء دارد. تعبیری هم

---

مثال میزند. پس آن حقایق میشود اصل و اینها میشوند مثالش. مثالش میشود جنات تجری من تحتها الانهار، مثالش میشود حور مقصورات فی الخیام، مثالش میشود لحم طیر مما یشتهون. این مثال آن است. مثال همیشه نازل است. اصل آن است. ما چون نمیتوانیم بفهمیم و این ها را میشناسیم، به این ها مثال میزنند. نه اینکه اصل این ها باشد، آن ها مثال این باشند. تفاوت دوتا نگاه است که اصل را کجا قرار بدهیم.



که قبلا کردیم که هر چقدر قدرت احیاء باشد، دنبالش حکومت و ملوکیت و سطلنت و حق قانونگذاری می آید. اینها نتیجه قدرت بر احیاء است. «ربی الذین یحیی و یمیت» حضرت ابراهیم در مقابل نمرود احتجاج کرد که تنها کسی که حیات و ممات در اختیار اوست، قانونگذار است. لذا انبیاء به اذن الله محیی و ممیت بودند، انبیاء باذن الله قانونگذار بودند.

پس تمام حیثیت انبیاء برای نشان دادن من بوده است.

### **عاشورا و معرفی من اصیل انسان**

جریان پیغمبر اکرم و جریان دین مبین اسلام هم برای شناساندن من، است. آن من اطلاق و جامع را که تمام انبیاء مرتبه ای از آن را معرفی کرده بودند، در امت ختمی به صورت مطلق و کامل متجلی میشود. این مقام معرفی اطلاق هم کش دار و دارای مراتب است. از زمان پیغمبر اکرم تا تمام مراتب ظهور. این معرفی اینقدر طول میکشد.

گردنه اصلی این معرفی، جریان عاشورا است. حقیقت جریان عاشورا معرفی منی است که خدای سبحان به عنوان انسان خلق کرد. جریان عاشورا را از این منظر ببینید. برای این شناسایی در عاشورا، باید در دو جهت خوب معلوم بشود. هر چیزی اگر میخواهد شناخته بشود، شناختنش به دو چیز است. یکی اینکه این چه هست، یکی اینکه چه نیست. اگر ما

میخواهیم ماهیتی را بشناسیم، باید هم هستی آن ماهیت را معرفی کنیم و هم (آنچه نیست این ماهیت) را<sup>۲</sup>.

در شناساندن انسان، هم کامل ترین شناختن آن است که هم بگویی انسان چه چیزی هست و چه چیزهایی نیست. خدای هم سبحان صفات سلب و صفات ایجاب دارد. لکن خدا عمدتاً از راه صفات سلب خودش را معرفی میکند. (لیس کمثله شیء). چون انسان از طریق خصوصیات خودش میخواهد به خدا راه پیدا بکند و باید اول این صفات با حدش تخطئه بشود. لذا لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر. ابتدا (لیس کمثله شیء) را مقدم میکند، تا وقتی میگوید (سمیع بصیر) است، بفهمیم که شنیدن و دیدن آن جریان عاشورا شناساندن نیست های انسان و هست های انسان در اوجش است.

سوال: چه نیازی هست که این را بیان مصداقاً کند؟ میشد علمی هم بیان بکنند.

پاسخ: بیان علمی هیچ موقع امکان وقوع را محقق نمیکند. اگر چیزی از جهت فهمی و بیان علمی بیان شد، دلیل بر اینکه امکان تحقق دارد نیست. من ممکن است در سخن سرایی حرف های زیبایی بزنم. اما اگر یک فعلی

---

<sup>۲</sup> لذا میگویند در برهان باید اثبات بکنید که این درست است و اثبات بکنید که غیر از این غلط است. یعنی دو طرف میخواهد. یعنی هم باید از راه خلفش بیایید که نفی اش را باطل کنید، اثباتش را اثبات کنید.

را نشان دادم، این مصداق، نشان می‌دهد که رسیدن به این مقصود ممکن است. . حرکت جایی محقق می‌شود که امکان وقوعی آن دیده بشود. لذا انبیاء همیشه با بیانشان امکان وقوعی را هم نشان میدادند که مصداق باشد. لذا حرف و سخن امکان دارد تخلف بردار باشد، اما امکان وقوعی تخلف بردار نیست. وقتی یک چیزی محقق شد، نشان دهنده لزوم و وجوب است. این حرکت را هم ساده تر میکند، هم حرکت را امکان پذیر میکند. لذا مخاطب شوق پیدا میکند. میگوید شدنی است. میگوید اگر این شده است پس شدنی است. یکبار که محقق بشود، برای بقیه هم مشوق است.

لذا جریان عاشورا به شکل مصداقی و مفهومی همه مرزهای بدی و خوبی را آشکار کرد. لذا دشمن امام حسین علیه السلام هم در جریان عاشورا بالاترین بدی های ممکن را به ظهور رساند.

### **عاشورا؛ زبان فطرت**

جریان امام حسین علیه السلام هم ناظر به حقایق درون دینی است و هم خطاب به فطرت تمام انسانها. دعوت ابتدایی از مومنین بود. یعنی مومنین خاص و ویژه دعوت شدند که هل من ناصر ینصرنی که در کنار امام حسین علیه السلام باشند، اما چون دعوت امام حسین علیه السلام دعوت فطرت است ، هر کسی که توجه بکند، میبیند او هم دعوت شده است، حتی اگر در نگاه اول اهل ایمان نباشد. لذا دیپلماسی عاشورا، دیپلماسی

وجدان و فطرت است. شاید وجدان را گاه‌گذاری به زبان بیاورند، اما دیپلماسی فطرت یک دیپلماسی خاص است. دیپلماسی یعنی راه ارتباطی و جذب و جا انداختن آن اهداف. دیپلماسی امام حسین علیه السلام دیپلماسی مطابق فطرت انسانی سخن گفتن است.

لذا امام حسین علیه السلام میگوید اگر دین ندارید، لا اقل آزاده باشید. کونوا احرارا. آزاده بودن یعنی دعوت من مشروط به این نیست که دین داری باشد. حتی اگر کسی آزاده باشد مشمول دعوت من است.

### **عاشورا و ظهور**

ما هنوز لایه های وجدانی و فطری جریان امام حسین علیه السلام را کاملا بهره برداری نکردیم. نه کاملا نکردیم، بلکه فقط لایه های اولیه اش را پرداختیم. اینکه پرچم امام زمان علیه السلام در روز ظهور «یا لثارات الحسین علیه السلام» است یعنی چی؟ یعنی جریان امام حسین علیه السلام در روز ظهور آنقدر آشکار است که امام زمان خودش را به عاشورا معرفی میکند. پس هرچقدر گفتمان عاشورا بازتر بشود، آمادگی برای ظهور و تعجیل ظهور زودتر میشود.

روایات میفرمایند پیغمبر در یکی از روزها خانه ام سلمه میروند؛ حضرت به ام سلمه میگوید من میخواهم استراحت بکنم، خسته ام، کسی نیاید. تا حضرت می آیند دراز بکشند امام حسین علیه السلام کودک بوده اند می

آید، ام سلمه میگوید تا در را باز کردم دیدم نمیتوانم جلو امام حسین علیه السلام را بگیرم، رفت جایی که پیغمبر دراز کشیده بود، خودش را انداخت روی سینه پیغمبر. بعد ام سلمه میگوید تا رفتم بگویم من میخواستم مانع بشوم و نتوانستم، همان جریان معروف پیش آمد. یادآوری جریان کربلا و گریه های پیغمبر و ... . آنجا ام سلمه میگوید از خداوند میخواستید این ابتلا را بردارد. پیامبر میفرماید خواستم، اما خدای سبحان فرمود در قبال این ابتلا، ظهور محقق میشود. یعنی نتیجه این ابتلا ظهور است. در نگاه ظاهری اولی میکنیم، میگوییم ظهور نتیجه این ابتلا است یعنی این ابتلا پیش می آید و بعدا هم ظهور پیش می آید. در حالیکه در نگاه عمیق بالاتر از این است. ظهور نتیجه این ابتلا است؛ یعنی اگر میخواهد ظهور محقق بشود، باید این ابتلا محقق بشود. آن بیداری که در این ابتلا ایجاد میشود میتواند ظهور را نتیجه بدهد.

با این نگاه هر کدام از افرادی که در جریان کربلا هستند، یک نقشی دارند. ما هنوز نقش های این ها را نتوانستیم به دست بیاوریم. یک دفعه عرض کردم که جریان حضرت علی اصغر علیه السلام الان به عنوان یک نهضت جهانی و وجدان بشری تحت عنوان کودک کشی است. ما در جریان کربلا کودک کشی را به سخت ترین شکل ممکن داشتیم. یک کودک تشنه بر سر دست، مقابل چشم همه... اگر این جریان خوب باز بشود، چقدر جاذبه دارد. این جریان جون غلام ابی ذر را در ارتباط با شیعیان نیجریه که یکبار عرض

کردم. این ها هر کدام نقشی دارند. ما هنوز نقش های اینها برایمان آشکار نشده است. حبیب بن مظاهر چه نقشی میتواند داشته باشد، تک تک یارانی که هر کدام یک جلوه ای دارند، قاسم بن الحسن به عنوان نوجوان، علی اکبر به عنوان یک جوان رشید، هر کدام اینها چه نقشی میتوانند داشته باشند هنوز برای ما روشن نشده است.

نقش های این ها در زمان ظهور آشکارتر میشود. هرچقدر ما روی این فکر کنیم، باور کنیم که هر کدام این ها نقش ویژه ای در جریان ظهور دارند و نقش ویژه ای در نگاه جهانی و جذب وجدان های جهانی دارند، باید ببینیم نیازهای بشریت چیست، چه چیزهایی میتواند بشریت را بیدار بکند، بعد بگردیم در عاشورا آن وجه بیداری را در چهره ها پیدا کنیم. لذا اگر با نگاه جهانی به عاشورا نگاه شد، شعارها، اشعار، قالب ها، محتواها. قالب ها یعنی نوع عزاداری که یک حقیقتی است که هم احساس را به شدت درگیر میکند، هم تعقل را به شدت درگیر میکند، عقلانی کردن صرف مسئله همان مقدار غلط است که احساسی کردن صرف مسئله غلط است. حقیقت تمام وجود انسان را از حس تا خیال تا عقل تحت تاثیر قرار میدهد. این کشش در درگیری در هیچ معرفتی اینطور نیست. حتی معارف دیگر ائمه (ع)؛ طبق سخن اهل بیت (ع) نقش امام حسین علیه السلام در حرکت آفرینی و شورآفرینی و هدایتگری بی نظیر است. به همین دلیل میفرمایند آن هایی که بواسطه امام حسین علیه السلام نجات پیدا میکنند

اکثری هستند. دشمن فکر کرد با مقابله با تاریخ عاشورا، آن را مغلوب میکند، نمیدانست که با این کار آن را زنده میکند. خدا دستش بسته نیست، همانجایی که دشمن به نظر خودش، دنبال منکوب کردن با تمام قواست، همانجا بالاترین آشکار شدن محقق شده است.

ذره ذره حرکت های جریان امام حسین علیه السلام، چه قبل از شهادت، چه بعد از اسارتی که برای اهل بیت آمده است، این ها در بیداری نقش دارد.

درباره اربعین به تفصیل خواهیم گفت که ماجرای اسارت و اربعین، مکمل نقش عاشورا است. اربعین در بیدارگری در آخر الزمان یکی از نقش های اساسی را دارد.

روایات میفرمایند همه ملائک هر شب اول بر بیت الله نازل میشوند، بعد میروند زیارت مدینه حضرت رسول، بعد می آیند نجف زیارت امیر مومنان، بعد می آیند کربلا و از آنجا به معراج برمیگردند. یعنی فطرت اولیه میشود مکه. فطرت توحیدی اولیه (الست بربکم)، بعد بیایند خدمت پیغمبر که میشود جنبه واسطه محض. یک واسطه که میشود رسالت. بعد می آیند خدمت امیر المومنین علیه السلام به عنوان نوعی شدن این حقیقت، بعد معراج که برگشتن این هاست از کربلاست. یعنی نظام عود از امام حسین ع محقق میشود. خیلی تعبیر زیبایی است. اهل معرفت میگویند راه به باطن

عالم عمدتا در حال زیارت امام حسین علیه السلام یا مجالس امام حسین علیه السلام محقق میشود، ملائکه هم که در مسیر عود از مسیر امام حسین میروند. میگویند ملائکه شب همینطورند، دوباره ملائکه صبح همینطورند. هر روز هم این تکرار میشود. یعنی این مسیر حرکت دارد دائما انجام میشود. آن وقت ارواح مومنین همراه این ملائکه میتوانند این سیر را به راحتی طی بکنند. این مسیر عالم وجود برای رسیدن به باطن عالم است. مسیر عالم وجود است. به ما هم میگویند برای باطن عالم از این راه برو.

صفوان جمال میگوید هنگامی که امام صادق علیه السلام به حیره تشریف آوردند، به من فرمودند هل لك في قبر الحسين؟ زیارت امام حسین علیه السلام میروی؟. عرض کردم که فدایت شوم، شما هم ایشان را زیارت میفرمایید؟ حضرت فرمودند و كيف لا ازوره و الله يزوره في كل ليلة جمعة يهبط مع الملائكة اليه، و الانبياء و الاوصياء و محمد صلى الله عليه و آله و سلم افضل الانبياء و نحن افضل الاوصياء. همه این ها برای زیارت می آیند. منتها زیارت از جانب خدا به چه معناست؟ مثل دیدگاه مجسمه و اهل سنت نیست. زیارت کردن خدا مانند همان آیه آمدن خداست « جاء ربك و الملك صفا صفا. » آمدن خدا یعنی برداشته شدن موانع به سوی او. توجه ویژه در آنجا. یا در آیه دیگر « هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك. » آمدن خدا یعنی برداشته شدن موانع و توجه ویژه. میگویند همه انبياء و اوصياء در هر شب جمعه می آیند. نباید اینگونه تفسیر کنیم که الحمدلله



امام حسین علیه السلام چه فضیلتی دارد که همه انبیاء می آیند، همه اوصیاء می آیند زیارت میکنند و میروند. بلکه باید به این توجه شود که همه انبیاء و همه اوصیاء نقشی در جریان امام حسین علیه السلام داشتند که اینکه زیارت او می آیند، این روایات بیان یک حقیقت تکوینی است که تمام کارهای آن ها مقدمه عاشورا بوده است و جریان عاشورا تحقق همه اهداف آن ها بوده است. لذا عاشورا فصل اخیر آن ها میشود. لذا همه آن ها به عاشورا مشتاقند. شأن او هستند. زیارت یعنی این شأنیت را محقق کردن و نشان دادن. این روایت دارد برای حرکت ماست. بیان میکند که نگاه کن! تمام جریان انبیاء در راستای تحقق عاشورا است و همه شئون او هستند. هر کدام شأنی از او را بارز کردند. این زیارت، یک زیارت واقعی است. در نظام خدای سبحان اعتبار معنا ندارد. اینگونه نیست که این ها بیایند زیارت اعتباری کنند. مگر اینکه زیارت شأنی باشد که این شأن بودن میشود واقعیت. به ما نشان میدهد که انبیاء را اینطور بشناس. حرکت انبیاء را در این راستا ببین. امام حسین را اینگونه ببین.

اگر تک تک این روایات اینطور نگاه بشود، آن موقع معلوم میشود که چرا بر زیارت امام حسین علیه السلام اینقدر نتیجه مترتب میشود.

عاشورا نیز شناساندن من است. همه آنچه انبیاء در این راستا به کار بردند در جریان عاشورا به کاملترین وجه محقق شده است. لذا کادر سازی و

لشگر سازی برای امام زمان علیه السلام از طریق عاشورا است. هرچقدر ظهور بخواهد نزدیک بشود، تعجیل بشود، توجه به جریان عاشورا و او را علم کردن و او را بزرگ کردن و با او همراه شدن لازم است. حرکت عاشورا یک حرکت کاروانی عجیب است. از کودک شش ماهه تا پیرمرد نود ساله را دارد. از زن تا مرد تا جوان. از امام تا ماموم، اولاد امام. هر کدام جنبه هدایتگری دارند.

کسی در جریان هدایتگری عاشورا نمیتواند مدل و الگو پیدا نکند. کسی که بدهکار است، کسی که تازه مسلمان شده است، کسی که در آخرین لحظات متنبه میشود، همه را دارد.

از طرف مقابل هم تمام لایه های دور شدن را دارد. از کسانی که دعوت کردند، اظهار ایمان میکردند، تا کسانی که از اول معاندت داشتند. تمام این لایه ها در آنجا هست. متنها در لایه دشمنی دیگر کودک نیست. چون کودک در شقاوت قرار نمیگیرد. کودک در هدایتگری برای مومن قرار میگیرد. اسارت زن و بچه در هدایتگری برای مومن قرار میگیرد.

بالاترین درس های امام شناسی، انسان شناسی، من شناسی، حرکت توحیدی، همه این ها در جریان عاشورا محقق شده است. بعضی از اولیاء الهی میگفتند، سید بن طاووس هم این را میفرماید که اگر نبود این جریانی که این همه مصیبت وارد شده است در روایات ما، روز عاشورا به خاطر

ظهور توحید در عالم بواسطه جریان عاشورا و امام حسین و یارانش واقعا جای جشن داشت. همچنان که جریان ابراهیم خلیل، یک طرفش انداختن ابراهیم خلیل در آتش بود که این شقاوت مردم را میرساند که آن آتش را به پا کردند و ابراهیم را در این آتش انداختند، یک طرفش نجات و سلطه برهان الهی و معجزه الهی بود. از آن جهتش جای جشن است. قرآن به جهت جشنش اشاره میکند که آتش را برد و سلام کردیم « قلنا یا نار کونی بردا و سلاما».

ما حق نداریم جشن بگیریم، چون دشمن به عنوان پیروزی و غلبه جشن گرفت. گفتند روز عاشورا روز برکت است. جعل روایت کردند. اگر نبود که این مسائل باعث تشابه میشد یا باعث خلط میشد، این روز به خاطر ظهور توحید شایسته جشن بود. لکن به دلیل اینکه دشمن این روز را روز جشن و پیروزی ظاهری خود دانسته است، در روایات ما به جنبه جشن توجه نمیکنند، چون دشمن میخواست این را خراب بکند و منکوب بکند، برای عاشورا جعل روایات کردند که روزه مستحب است و ...<sup>۳</sup>

---

<sup>۳</sup> اوایل جریانات کردستان بود، سپاه یکی از شهرها را گرفته بود، در روز عاشورا بچه های سپاه میخواستند سینه زنی داشته باشند، این کردها هم سینه زنی را خیلی دوست دارند، زن هایشان چادرهایشان و روسری هایشان را زیر پای عزاداران می انداختند که تبرک بشود. یک ماموستای آن ها را هم آوردند که او هم درباره وحدت صحبت بکند. ظهر عاشورا سپاه میخواست آنجا غذا بدهد، این هم در سخنرانی اش دعوت به روزه کرد و دعوت کرد به افطار و شام به عنوان جشن. یعنی تمام بساطی که سپاه چیده بود، آن بنده خدا روی جهل و ندانم کاری و عدم هماهنگی خراب کرد، بعد از این همه سینه زنی، از فضیلت روزه روز عاشورا برکات این روز و روایاتی جعلی آن گفت

## عاشورا، ظهور «من» عالی

نگاه به جریان عاشورا بیدارگری ایجاد میکند، چون تمام حق و تمام دین مصداقاً پیاده شد. من انسان که من دینش بود، در جریان عاشورا نشان داده شد. ائمه دیگر هم من اسلام را نشان دادند، اما ظهور و بروز برای همه پیدا نکردند. در جریان عاشورا دشمن به دست خودش باعث شد که من دین، من اسلام، من عبودیت، من توحیدی، برای همه بارز بشود. همه حتی دشمنان دیدند. بسیاری از نقل ها در جریان عاشورا ناقلش دشمنان ما هستند.<sup>۴</sup>

تعبیر قرآن، تعبیر زیبایی است، درباره اینکه چرا مردم بعد از دین مبتلا به شقاوت میشوند، تعبیر قرآن این است که:

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾

« فخلف من بعدهم خلف، » عده ای پس از انبیاء جانشین شدند، که نماز را ضایع کردند «اضاعوا الصلاة» در حالی که قرآن رسالت مومنان را اقامه

---

<sup>۴</sup> جریان عاشورا چهار یا پنج طریق برای نقل دارد. یک نقل که در راس همه نقل ها بوده است، توسط انبیاء و اولیاء بوده که همیشه یک وجوهی از عاشورا نقل میشده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امیر مومنان علیه السلام نقل میفرمودند، بعد از این بزرگواران حضرات معصومین مثل امام سجاد علیه السلام، مثل زینب کبری سلام الله علیها و بقیه ائمه و حتی زیارت ناحیه نقل میشده است. پس یک نقلش از طریق معصوم بوده است. یک نقل جریان عاشورا توسط سپاه دشمن بوده است. یک نقلش توسط خبرنگارانی بود که در آخر هم این ها گذاشتند و رفتند که در لشکر اسلام هم بودند.. نقل چهارم جریان مختار بود که به این ظالمان میگفت واقعه ها را تعریف کنید. شما که میخواهید کشته بشوید، وقایع را تعریف کنید و کشته بشوید. این ها را نقل کردند. که این ها نقل میکردند و نوشته میشد و ثبت میشد که این ها بماند. خیلی از این نقل ها از آنجا به دست آمده است. این چند واقعه باعث شد جزئیات جریان کربلا بماند، حتی لحظه ای که امام دارد از اسب می افتد و .. این جزئیات را همه مراقبت میکردند، از چند جهت هم این نقل شده است. فقط از یک جهت نیست. از جهات متعددی این نقل صورت گرفته است تا نقل این به این صورت و چهار نقلی که ایجاد شده است، خدای سبحان خودش یک نگاه عظیم را برای ماندن این حادثه ایجاد کرده است

نماز و پرداخت زکات معرفی کرده است. صلاة مظهر آن رابطه با خداست و عبادت است، و زکات مظهر رابطه الهی است که باید بین افراد برقرار کرد که همان عدالت اجتماعی است.

یعنی اولین کاری که کردند رابطه بین خدا را با انسان ها ضایع کردند. انبیاء رابطه بین انسان و خدا را تقویت کردند که من را با این تعریف کردند.

امام رحمه الله علیه میفرمایند اولی ها بعد از پیغمبر اکرم دیدند که اگر بخواهند خودشان را ببرند در مرتبه پیغمبر و در آن جایگاه معرفی بکنند، آنقدر نقص دارند که ممکن نیست. همه از نقایص ایشان مطلع بودند. اما دیدند کاری که میتوانند بکنند این است که پیغمبر را پایین بیاورند ، یک احادیثی جعل کنند، یک نسبت هایی بدهند که پیغمبر پایین بیاید. رفتار خودش را نمیتوانستند انکار بکنند، چون همه دیده بودند. اما میتوانستند یک چیزهایی را به پیغمبر نسبت بدهند، بگویند ما دیدیم. کسی هم نمیتواند بگوید نه. چون میگفتند ما دیدیم. لذا این ها چون نمیتوانستند به آنجا برسند، آن را آوردند پایین.

اضاعوا الصلاة یعنی اینکه این ها دیدند اگر این ها بخواهند خلیفه باشند و سر کار باشند، با آن رابطه معنوی که خدا و پیامبر ایجاد کرده بود، سازگار نیست. وقتی میخواستند شهوت جاهشان را اشباع بکنند، اول آمدند آن

رابطه عبودیت را ضایع کنند. «و اتبعوا الشهوات» به دنبال این هم تبعیت شهوات آمد. لذا ببینید اوایلی ها، شهوتشان فقط حب جاه نشان داده میشد، لذا زندگی شان ساده بوده است. در زندگی دنیایی شان ساده زندگی کردند. اولی و دومی ساده زندگی کردند، اما حب جاه داشتند.

«و اتبعوا الشهوات و اضاعوا الصلاة» مبدا تمام به هم ریختگی های بعد از انبیاء است. در جریان عاشورا، امام حسین علیه السلام دید این رابطه «اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات» به حدی رسیده است که مرز بین اسلام و کفر دارد میشود. امیر مومنان هم این را میدید، اما مرز بین اسلام و کفر نبود. یعنی حیات اسلام به این وابسته بود. امام حسین علیه السلام دید مرز بین اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات، مرز بین اسلام و کفر است. وقتی اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات میشود، ملاک ها به جای اینکه ارتباط با خدا باشد، رقابت در مسند و مقام میشود. ابتدا حب جاه است. بعد کم کم رفاه طلبی و .... یعنی نسل به نسل این ها به همدیگر انتقال میدهند.

برای مقابله با و اتبعوا الشهوات» باید رابطه با خدا قوی بشود. لذا امام حسین علیه السلام، رابطه با خدا و اقامه صلوه را تقویت کرد. آنجایی که روح تعبد و اقامه صلوه باشد، از خود گذشتگی و ایثار و جهاد و منِ عالی باشد محور مسئولیتهای اجتماعی میشود ولی آن جایی که نماز ضایع شود، من خود محور، من متکبر محور میشود. به اسم خدمت به مردم ، سروری

بر مردم میکند. به اسم خدمت به خدا، اما خود را مشرّع دین خدا ببیند. از نظر او دین، یعنی آنچه من میگویم. این حالت ممکن است از رئیس یک اداره شروع شود، تا بکشد به بالاترین مقام بکشد.

امام رحمه الله علیه رابطه اش را با خدا اشد رابطه قرار داده بود، به فرمایش مقام معظم رهبری ایشان از ابتدای ماه رمضان تا آخر ماه رمضان از این رو به آن رو میشد. ملاقات ها تعطیل میشد. تضرعات و حالات مقام معظم رهبری را ببینید. چون اگر کسی مسئولیت گرفت نیاز به تعبد بیشتر دارد. خداوند به مریم سلام الله علیه میفرماید «یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین» سه مقام معنوی به مریم داد، اما بلافاصله سه تکلیف مقابل این مقام قرار میدهد تا هر کدام تثبیت بشود. ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین، یا مریم اقتی لربک و اسجدی و ارکعی مع الراکعین. عبارت اخیر، عبادت اجتماعی است که ناظر به مقام آخر بود. مقام آخر امری اجتماعی بود «اصطفاک علی نساء العالمین» به همین میزان، عبادتش هم باید عبادت اجتماعی باشد، آن دو مقام دیگر مقام ارتباط با خدا بود، (اصطفاک و طهرک) که متناظر با آنها دستور آمد (اقتی لربک و اسجدی)

خلاصه این آیه یک راهکار دقیق را برای مدیریت در نظام دینی و الهی دارد و نشان میدهد که آفت جامعه تضییع ارتباط با خداست (اضاعوا الصلاة) که به دنبال آن شهوترانی شکل میگیرد. (و اتبعوا الشهوات)

پس اگر جامعه بخواهد اصلاح بشود باید رابطه با خدا محور باشد. لذا مقام معظم رهبری خطاب به کسانی که مقام و مسئولیت بزرگی برایشان پیش می آید، معمولاً توصیه میکنند از این به بعد رابطه تان را با خدا تقویت کنید. خطاب به نمایندگان مجلس، یا رئیس جمهور منتخب یا ... یکی از صحبت ها و تاکیدات ایشان چه در جریان خصوصی و چه در جریان عمومی همین مسئله است.

در جریان امام حسین ع حالت تضییع صلوه به قدری شدت که یزید شراب خوار حاکم اسلامی میشود. بعضی از بزرگان فرمایشی دارند که مردم چقدر در تحمل مصائب وسعت پیدا کرده بودند که این فجایع را برای امام حسین علیه السلام ایجاد کردند ولی این ها تکان نخوردند. این فجایع را دیدند و بیدار نشدند و منقلب نشدند، معلوم میشود ظرفیتشان در شقاوت خیلی بالا رفته بوده است.

ما الان میشنویم، رگ دل آدم پاره میشود. میگوییم هر آزاده ای بشنود رگ دلش پاره میشود. این ها چه ظرفیتی داشتند که دیدند، عامل بودند، ایستادند و انجام دادند، استعداد در شقاوت اینقدر بالا رفته است.



افراد مختلفی از امام دعوت کردند و بعد در مقابل او ایستادند. دعوت کردنها متفاوت بوده است. مقام معظم رهبری میفرمایند بعضی ها دعوت کردند و در دعوتشان آخرت را ملاک قرار دادند ، بعضی ها هم مثل شبث بن ربعی دعوت کردند و گفتند بیا الان اینجا خرماها رسیده است، میوه ها آماده است، زمین ها آماده است، وقت ثمره است، یعنی دنیا را مقدمه چیدند که با وجود امام به دنیای بالاتری برسند. خود متن نامه ها را اگر کسی کنکاش کند میتواند شخصیت شناسی کند که محور دعوت چه بوده است؟ اقامه حاکمیت خدا بوده، یا حکومتی بوده که ثمرات دنیایی اش بیشتر باشد. انسان تا این مقدار میتواند ظرفیت پیدا بکند. لجاجت و عناد بکشاندش به اینجا که بایستد تا اینجا و ککش هم نگزد.

سوال: این حالت شقاوت از بنی اسرائیل است شدیدتر که هفتاد پیامبر را صبح کشتند و رفتند در بازارشان و ناراحت نبودند؟

پاسخ: عاشورا شدیدتر است. انبیاء همه انسان های بالغ و بزرگ و ربانی بودند. اما این ها بچه شش ماه را هم کشتند. عطش، تکه تکه کردن، خندیدن، هرچقدر تصور بکنند این جریان را که یک لشگر ۷۲ نفره در مقابل لشگر چندین هزار نفر، بعد جریان اسارت، سر بر نیزه کردن ها، آن جلسات را تشکیل دادن و تفاخر کردن، اصلاً قابل قیاس نیست. این خیلی

شقاوت است در وجود انسان میخواهد که بتواند این را تحمل بکند،  
بایستد و ککش نگزد.

خیلی ترسناک است که خواب این مقدار بر انسان غلبه بکند که اصلا این  
ها را نفهمد. ببیند ولی نفهمد. کربلا بلندترین صدا برای بیداری بوده است.  
برای امروز بشریت و بعدا. اما در کسانی که حاضر بودند بیداری ایجاد  
نشده است. این ظرفیت انسان است در شقاوت خیلی عجیب است.  
همانطور که این طرف ظرفیت انسان در سعادت است ، آن هم ظرفیت  
انسان در شقاوت است.

لذا از شام برای مقابله با امام حسین علیه السلام لشگر نیامد. از شام فقط  
چندتا فرمانده آمدند، اما لشگر از خود کوفه آمد. البته اکثر آن هایی که  
دعوت کردند، در این صحنه ها نبودند. کوفه دو چهره دارد. یک چهره  
ولایی دارد که مرکز همه ولایت ها از کوفه بوده است و تا آخر الزمان هم  
مرکز امام زمان علیه السلام از کوفه است. جریان نوح سلام الله علیه در  
کوفه بوده است . کشتی نوح در همان حوالی بر زمین نشسته است. فداییان  
امیر مومنان علیه السلام، در کوفه بودند. اغلب یاران امام حسین علیه السلام  
از کوفه بودند. حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، این ها اغلب از کوفه  
بودند. کوفه دو چهره دارد. نباید انسان فقط به یک چهره اش نگاه بکند.

کوفه یک محیط است، اما این محیط هم شقی ترین ها را پرورش داده است، هم سعیدترین ها را پرورش داده است.

بحث را جمع بکنیم. جریان عاشورا به عنوان یک مدل عظیم امام شناسی، انسان شناسی، من شناسی، دشمن شناسی، دشمن شناسی است. جریان دشمن را به تمام مراتب دشمنی اش، در جریان عاشورا میتوانیم بشناسیم. از دشمن شناسی درونی گرفته تا بیرونی.

آماده سازی جریان ظهور در عاشورا متجلی است. لذا ما هرچقدر به جریان عاشورا درست و با نگاه جهانی بپردازیم، و شعارهایمان و قالبهایمان و عزاداری هایمان را بر این اساس قرار بدهیم، کشش دارد. چون جریان امام زمان علیه السلام بر اساس عاشورا بنا نهاده میشود. پایه ظهور و جذب لشگر و کادر سازی امام زمان از جریان عاشورا است. یعنی هرچقدر در این دقیق بشویم و بتوانیم درست این را انجام بدهیم، کادر برای ظهور از اینجا محقق میشود. راه ورود به آخرت از جریان عاشورا است. یعنی اگر کسی میخواهد به باطن عالم راه برایش گشوده بشود، باطنی ترین و نزدیکترین راه به باطن عالم در جریان عاشورا محقق شده است.

مرحوم آسید علی آقا قاضی فرموده بودند که در دو موقع راه به باطن عالم و مکاشفات باز میشود، یکی در موقع قرائت قرآن است و یکی در مجالس امام حسین علیه السلام و ذکر امام حسین علیه السلام. او حبل ممدود

متصل کتاب خداست. این هم حبل ممدود متصل امام است که کاملاً ظهور پیدا کرده است که این دوتا با هم یک حقیقت واحده را تشکیل میدهند. لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

پس اگر جریان عاشورا را به عنوان یک جریان فطری نگاه بکنیم درست است. اگر به عنوان یک جریان دینی نگاه بکنیم درست است. دیپلماسی عاشورا دیپلماسی وجدان و فطرت است.

کسی با نگاه فطری در جلسه امام حسین علیه السلام مینشیند، احساس میکند برایش بیدار کننده است. روایات میفرمایند کسی که برود زیارت امام حسین علیه السلام و برگردد مانند هنگام تولد آمرزیده است « کیوم ولدته امه» گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده میشود، خیلی تعبیر بلندی است. اگر کسی اشک بریزد برای امام حسین علیه السلام گناهان گذشته و آینده اش آمرزیده میشود. این به این معناست که جریان امام حسین علیه السلام فطرت مطلق است. امام حسین علیه السلام فطرت مطلق است که اعوجاج و انحراف در آن ایجاد نمیشود. هر فطرتی که در اثر غفلت، معصیت، عادت، در آن اعوجاج ایجاد شده است، وقتی متصل به امام حسین ع میشود. برمیگردد. یعنی مجالس امام حسین علیه السلام، قطره اشک، سیم ارتباط با فطرت مطلق است. وقتی سیم ارتباط متصل شد، به سرعت این فطرت با او تنظیم میشود، بیدار میشود. یعنی مرزش با بدی دوباره پررنگ

میشود. میفهمد که بدی ها به کجا میکشانند. خوبی را میفهمد و بیدار کننده است. لذا جریان امام حسین علیه السلام باب بیداری است. باب ارتباط با فطرت مطلق است.

مظهر یبدل السيئات بالحسنات است. اینکه « یک قطره اشک گناهان گذشته و آینده را می آمرزد » روشن میشود. گناه از فطرت محجوب نشئت میگیرد. اگر فطرت محجوب به فطرت مخموره تبدیل شد، گناه از این صورت نمیگیرد. یعنی زمینه گناه در آینده از بین رفته است، گناه گذشته هم مربوط به فطرت محجوبه بوده است. تعبیر خیلی دقیق است.

جلسات امام حسین علیه السلام باید از نظر حال و قالب و محتوا جوری باشد که پس از جلسه ، مرزهای بدی در وجود افراد کاملاً پررنگ شده باشد، بغضشان به بدی شدید شده است و شوقشان به خوبی شدید شده است . و مرزهایشان با خوبی آشکارتر شده است که نسبت به خوبی شائق تر بشوند. اگر اینطوری نشد، یعنی ارتباط برقرار نشده است.

روایات میفرمایند کسی که قصد زیارت امام حسین علیه السلام، کند، ملائکه همراهش میشوند، با او همراهند، میروند، برمیگردند، وقتی برمیگردد اگر مریض بشود به عیادتش می آیند، اگر مریض بشود به عیادتش می آیند یعنی در وقت مریضی توجهش به خدا جلب میشود، معنای عیادت ملائکه این است، زیرا مریضی از جاهایی است که شیطان نفوذ میکند تا انسان را

ساقط کند. (لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع نقص من الاموال و الانفس) در مریضی ها شیطان دنبال صید است. در گرسنگی ها و فقرها شیطان دنبال صید است، ملائکه می آیند یعنی مانع سقوط انسان میشوند. یعنی زیارت امام حسین علیه السلام به دادشان میرسد. در وانفساهای مختلف زندگی ایمان و ارتباطش تثبیت میشود.

بعد میفرماید تا روز قیامت برای او استغفار میکنند. یعنی دائما زیارت امام حسین علیه السلام در وجود این تاثیر دارد. اینطور نیست که تمام شده باشد.

### **پرسی و پاسخ**

سوال: نقطه رئیسی ای بحث شما حب ذات بود. ممکن است کسی بگوید نقطه اصلی، اله گرفتن و معبود گرفتن در انسان هست، کافر هم « من اتخذ الهه هواه » است، انبیاء هم دعوتشان به توحید و خدا بوده است، حرکت عاشورا را هم اینطوری تحلیل بکند، با این توضیح بالاخره حب ذات نقطه رئیسی است؟ یا خداوند و اله.

پاسخ: نقطه رئیسی حب ذاتی است که موهوم نباشد. شیطان دنبال این است که حب ذات را موهوم بکند. اگر حب ذات واقعی شد میشود عبودیت. لذا انسان که از ابتدا خداشناس بالفعل نیست. فطرتش فقط ذاتش را میشناسد. بچه از ابتدا خودش را میشناسد. از اینجا حرکت میکند. ما نقطه آغاز را

کجا قرار دادیم؟ نقطه آغازی که کسی که دین دارد، با کسی که دین ندارد، مشترک باشند. این میشود حب ذات. یک نگاه برون دینی است. بعد حب ذات لطیف میشود لطیف میشود، تا میشود عبودیت مطلقه.

لذا ابراهیم خلیل همان حب ذات مردم را شوراند. به آن ها بیان کرد که «أ تعبدون ما تنحتون، میپرستید آنی که خودتان میتراشید؟» آدم تا این را توجه بکند میبیند عبادت یعنی من از او تقاضای نصرت دارم.

سوال: اتفاقا این مثال خوبی است. زیرا در تعریف من نیست. در تعریف اله است.

پاسخ: من است . من میخواهد. من قدرت را میخواهد. از ابتدا از من شروع میشود تا میرسد به آنجا. میرسد به آنجا که من اش میشود قدرت مطلقه که خداست. من میسراندش به اینکه عبد او بشود. لذا انسان دنبال این است که آن هایی را که ندارد پیدا کند. آن را من عالی اش میبیند، دنبال آن است، تقاضایش را دارد. منتها شیطان دنبال این است که وهمیات را جای آن ها بنشانند که یکیش همین أ تعبدون ما تنحتون است. یا شکستن بت ها و انداختن تبر بر دوش بت بزرگ. آتشی که این ها به پا کردند که تعبیر روایت این است که آتش خدای این ها هم بود. خورشید را میپرستیدند و آتش را. خیلی زیباست.

نمرود میخواست حقانیت الهه های خودشان را با سوزاندن آتش ابراهیم را نشان بدهد. اما جریان (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما) نه فقط آتش را بر ابراهیم سرد کرد، بلکه خدای آتش که خدای این ها بود را بر خدای ابراهیم مغلوب کرد. یعنی خدای آن ها مغلوب شد. چقدر زیباست این جریان. یعنی فقط سرد شدن یک آتش نبود. بلکه معارضه خدای آن ها با خدای ابراهیم بود که خدای آن ها مغلوب شد. یعنی این خودش یک حجت است. اگر میخواست برهان اقامه بکند که آتشی که شما میپرستید مغلوب خداست، گفتن مفهومی چقدر اثر داشت؟ در مقایسه با اینکه ابراهیم را در آتش بیندازند و سرد بشود و نتواند بسوزاند.

قرآن همه اش حجت است، همه اش برهان است، همه اش اقامه حجت است، همه اش بیان راه به سوی خداست.

من متوجه فرمایش شما میشوم که میخواهید خدایی بودن را حاکم کنید، اما نگاه حرکت را باید از یک جایی شروع بکنیم که یک کسی که اصلا این ها را نمیشناسد، نمیداند، هم باور کند او هم به همان سمت میرود، چه بخواهد چه نخواهد، به آن سمت میرود. لذا این حرکت برون دینی است که بیان میکنیم.

سوال: بکاء از آدم تا خاتم برای سید الشهداء برای چه بود؟



پاسخ: مشتاق به ولی شان بودند. این بکاء اشتیاق به ولی شان است. مثل زیارت.

سوال: یعنی هر کدام از انبیاء مثل زکریا که بهش یحیی دادند...

پاسخ: هر کدام از اینها شباهت بیشتری داشتند، تاثیرگذاری بیشتری در این جریان دارند. این هم از عجایب است. مثل حضرت زکریا، یحیی سلام الله علیهما که یحیی سلام الله علیه شباهتش خیلی زیاد است با جریان امام حسین علیه السلام.